

کتاب شرح الاذکار

تألیف: ابومنصور اصفهانی
با تصحیح و مقدمه نصرالله پورجوادی

مقدمه

کتاب شرح الاذکار یکی از آثار ابومنصور معمر اصفهانی (ف ۴۱۸) است که ظاهراً به صورت کامل به دست ما رسیده است، هرچند که فقط یک نسخه خطی از این اثر تاکنون پیدا شده و آن هم در مجموعه خطی است متعلق به کتابخانه احمدی شیراز (شماره ۸۷) که اکثر آثار این صوفی حنبلی در آن درج شده است. متن این اثر در صفحات ۱۸۴-۱۶۵ (مطابق شماره گذاری جدید) آمده است، و در صفحه ۱۶۴ نیز که صفحه عنوان کتاب است نام کتاب و نویسنده ذکر شده است. در مقدمه کتاب نیز کاتب نام مؤلف را ذکر کرده است.

این کتاب در یک مقدمه و ده باب تبویب شده است. ابومنصور در مقدمه خود سبب تألیف کتاب را بیان کرده، و این خود کاری است که وی در بعضی دیگر از آثار خود، مانند نهج الخاص و ادب الملوک انجام داده است.^۱ وی به طاعات و عبادات و احوال و مقامات نظر افکنده و ملاحظه

۱. مثلاً در مقدمه نهج الخاص می نویسد: «فقد نظرنا فی احوال السائرین إلى الله عزّوجلّ الطالبین له، ←

کرده که همه طاعات و عبادات شرعی از برای یادآوری یا ذکر پروردگار است و همه احوال و مقامات باطنی از برای تذکار، یعنی متوجه کردن دل به حق تعالی.^۱ ذکر کلید همه طاعات است. این معنی را ابومنصور مبتنی بر حدیثی می‌داند که از یکی از محدثان اصفهان در قرن چهارم هجری، به نام حسین بن احمد اسواری (ف ۳۸۱)، شنیده است. بنابراین حدیث، وقتی که از حضرت رسول گرامی (ص) می‌پرسند بهترین اعمال چیست؟ حضرت در پاسخ می‌فرماید: ذکر. و چون می‌پرسند بهترین عبادت کنندگان چه کسانی اند؟ حضرت می‌فرماید: ذاکران. و همین‌طور در پاسخ به این پرسش که از میان نمازگزاران چه کسانی برتراند، می‌فرماید کسانی که بیشتر به ذکر خداوند می‌پردازند، و از میان روزه‌داران و حج‌گزاران و مجاهدان کسانی برتراند که ذکر بیشتر می‌کنند. باتوجه به این حدیث است که ابومنصور اصفهانی سعی می‌کند در طی پنج باب موضوع ذکر را در هر یک از اعمال پنج‌گانه عبادی (نماز، روزه، زکات، صدقه، حج، جهاد) شرح دهد. علاوه بر این پنج باب، پنج باب دیگر نیز در کتاب هست که آنها بیشتر درباره جنبه‌های عرفانی و معنوی ذکر است، چنانکه عناوین این ابواب نیز خود به این معنی اشاره دارد: باب التَّوْبَةِ فِي مَعْنَى الذِّكْرِ، باب حَقِيقَةُ ذِكْرِ السِّرِّ، باب حَقِيقَةُ الْاِرَادَةِ بِتَجْرِيدِ السِّرِّ وَ الذِّكْرِ، باب تَجْرِيدِ الْحُبَّةِ بِشَاهِدِ تَجْرِيدِ (یا تَجْدِيدِ) الذِّكْرِ، باب تَجْرِيدِ الْاِشَارَةِ فِي خَفِيِّ الذِّكْرِ.

کتاب شرح الاذکار ظاهراً قدیم‌ترین اثری است که در تصوف درباره ذکر نوشته شده است. البته، نویسندگان دیگر، مانند ابوبکر کلابادی (ف ۳۸۰ یا ۳۹۰) و ابونصر سراج طوسی (ف ۳۷۸) و ابوسعید خرگوشی (ف ۳۰۶ یا ۳۰۷)، کم و بیش همزمان با ابومنصور، در کتابهای خود، تعریف و لمع و تهذیب الاسرار، درباره ذکر سخن گفته‌اند، ولی هیچ‌یک از آنها، تا جایی که می‌دانیم، اثری مستقل درخصوص موضوع ذکر تألیف نکرده است. در این آثار نیز نویسندگان بیشتر به نقل اقوال مشایخ صوفیه درباره ذکر پرداخته‌اند. مثلاً کلابادی در باب ۴۷ از کتاب تعریف، ذیل عنوان «قولهم فی الذکر»، سخنان مشایخی چون جنید و سرّی السقطی، و ابیاتی از ابوالحسین نوری و ابن

→
الدارجین فی المقامات...» و در مقدمه ادب الملوک می‌نویسد: «ثم انی نظرت فی سنن اهل العلم و احکامهم و اختلافهم فی الرسوم و تفاوت قصدهم، فرأیت العلم ذاشجون و فنون» (ص ۱).

۱. درباره 'تذکار' به معنی کاری که دل می‌کند، همچنین بنگرید به «کتاب المنهاج والمسائل والوصیة» (معارف دوره ششم، شماره ۳، ص ۲۹، س ۴-۱۸۳).

عطا الادمی را نقل کرده و درباره آنها اجمالاً توضیح داده است. ابو نصر سراج نیز در کتاب الملع، فصلی کوچک از «کتاب المسائل و اختلاف اقاویلهم فی الاجوبه» را به مسئله ذکر اختصاص داده (ص ۱۲۰-۱۱۹) و در آن اقوال پاره‌ای از مشایخ، از جمله ابن سالم و ابن عطا و سهل تستری و شبلی، را نقل کرده است. باب ذکر در کتاب تهذیب الاسرار ابوسعید خرگوشی نیز اگر چه نسبتاً مفصل است، ولی آن هم صرفاً چیزی بیش از نقل اقوال دیگران نیست. در این میان رساله کوتاه ابو عبدالرحمن سلمی درباره ذکر و فکر قابل توجه است از این حیث که اثری مستقل درباره این دو عمل صوفیانه است، ولی در اینجا نیز سلمی سخن زیادی نگفته است.^۱ وی همین قدر ذکر را به اقسامی چون ذکر لسان و ذکر قلب و ذکر سر و ذکر روح تقسیم کرده و سپس ذکر را برتر از تصوّف دانسته است.

اما کاری که ابو منصور اصفهانی در کتاب شرح الاذکار کرده است کاملاً جنبه ابتکاری دارد، چه وی در این اثر سعی کرده است که از دیدگاه خاص خود، دیدگاهی که هم صوفیانه است و هم متشرعانه و حنبلی، به موضوع ذکر نگاه کند و ابعاد مختلف آن را مورد بررسی قرار دهد. از این دیدگاه، ذکر هم جنبه ظاهری دارد و هم جنبه باطنی، هم ذکر آشکار است و هم ذکر پنهان یا خفی، هم ذکر به زبان است و هم ذکر به دل و هم ذکر به سر. ابو منصور سعی می‌کند نشان دهد که چگونه نماز و ارکان آن، روزه و حج و زکات و جهاد و همچنین احوال یا مقاماتی چون شکر و صبر نوعی ذکر است. البته، بعضی از این مباحث را ما کم‌وبیش در ضمن سخنان مشایخ دیگر نیز ملاحظه می‌کنیم، و بعضی از مباحث دیگر، بخصوص شیوه یا شیوه‌های ذکرگفتن در خلوت که در آثار بعدی صوفیه آمده است در اینجا مطرح نشده است، ولی، به هر تقدیر، این کتاب به طور کلی در موضوع ذکر اثری ابتکاری در تاریخ تصوّف است و هیچ بحثی درباره تاریخ ذکر در تصوّف را نمی‌توان بدون در نظر گرفتن مطالب این کتاب کامل دانست.

۱. رساله سلمی را ابو محفوظ الکریم المعصومی، با عنوان «مسئله صفات الذاکرین والمتفکرین»، تصحیح و چاپ کرده است. بنگرید به: مجموعه آثار ابو عبدالرحمن سلمی، ج ۲، گردآوری نصرالله پورجوادی، تهران ۱۳۷۲، ص ۴۴۱-۵۶. ابوالفضل میدی نیز در کشف الاسرار (ج ۲، ص ۷-۳۹۶) به این اثر اشاره و بعضی از مطالب آن را نقل کرده است.

كتاب شرح الأذكار

من كلام الشيخ أبي منصور مَعَمَر بن أحمد بن محمد بن <محمد بن >

زياد الإصفهاني قدس الله روحه و نور ضريحه

بسم الله الرحمن الرحيم

و به نستعين

[١٦٥]

- ٣ الحمد لله العزيز الغفور الحميد الشكور المعبود المذكور، الذي خلق الخلق بقدرته و خص من شاء منهم بتوحيده و رحمته، ثم دعاهم إلى ذكره و عبادته، فبعث بذلك خير بريته محمداً المختار من أنبيائه و رسله و صفوته صلى الله عليه و على آله و سلم.
- ٦ قال الله عزوجل: «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» (٥١:٥٦). فالعبادة و الذكر أحوال أولياء الله و أصفياه و أهل طاعته و أحبائه، و الطاعات كلها مقرونة بالذكر. و الذكر ذكران: ذكر ظاهر لحقيقة الخدمة و العبودية، و ذكر باطن لحقيقة الإخلاص و حق الربوبية. و الله عزوجل دعا الخلق إلى ذكره، فقال عزوجل: «فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ وَاشْكُرُوا لِي وَلَا تَكْفُرُونِ» (٢:١٥٢). فافترض الله عزوجل في هذه الآية على الخلق ذكره و شكره و ترك الكفر به. ثم جعل حقيقة الذكر في جميع الطاعات و أوجب الإخلاص في جميع الأذكار لحقيقة التذكار و أفراد توحيد الواحد الجبار. فحقيقة الذكر توجب الشكر و حقيقة الشكر توجب الزيادات، و الزيادات في الذكر و الشكر تحووا الكفران. فبدء الله عزوجل في هذه الآية بالذكر ثم بالشكر ثم بترك الكفر، لأن الله عزوجل ذاكر من ذكره و زائد من شكره و معذب من كفره.
- ١٥ ثم قال عزوجل عقيب الآية: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلَاةِ، إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ» (٢:١٥٣). فالصبر ذكر و الصلوة ذكر، و يتقدم الاستعانة بهم

١٨ بالذکر، لأنّک بالذکر تستعین وبالاستعانة تصبر وبالصبر تصلی. فأول القصد بالذکر لطلب المذكور، ثمّ بالشکر لطلب الزیادة، ثم بترك الكفران لحقیقة التوحید، ثمّ الاستعانة بالصبر والصلوة والله جلّ جلاله مع الصّابرين.* [١٦٦]

٢١ قال الشيخ أبو منصور معمر بن احمد رضى الله عنه: وَلَقَدْ نَظَرْتُ فِي الطَّاعَاتِ وَ الْعِبَادَاتِ وَالْأَحْوَالِ وَالْمَقَامَاتِ، فَإِذَا الطَّاعَاتِ وَالْعِبَادَاتِ كُلَّهَا شَوَاهِدُهَا الذِّكْرُ وَالْأَحْوَالِ وَالْمَقَامَاتِ كُلَّهَا شَوَاهِدُهَا التَّذْكَارُ. وليس من طاعة الآ والذکر مفتاحها.

٢٢ حَدَّثَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَحْمَدَ الْأَسْوَارِيِّ [حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَهْلٍ حَدَّثَنَا شُعَيْبُ بْنُ مُحَمَّدِ الْعَبْدِيِّ حَدَّثَنَا سَهْلُ بْنُ سَفْيَانَ] ٢ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ ضَرَّارِ بْنِ عَمْرٍو عَنْ أَبِيهِ عَنِ الرَّفَاشِيِّ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ، قَالَ: قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَيُّ

٢٧ الأَعْمَالِ أَفْضَلُ؟ ٣ قَالَ: الذِّكْرُ. قِيلَ: فَأَيُّ الْعَمَالِ أَفْضَلُ؟ قَالَ: الذَّاكِرُونَ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ. قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَأَيُّ الصَّائِمِينَ أَفْضَلُ؟ قَالَ: أَكْثَرُهُمْ اللَّهُ ذِكْرًا. قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَأَيُّ الصَّائِمِينَ أَفْضَلُ؟ قَالَ: أَكْثَرُهُمْ اللَّهُ ذِكْرًا. قِيلَ: فَأَيُّ الْحُجَّاجِ أَفْضَلُ؟ قَالَ: أَكْثَرُهُمْ اللَّهُ

٣٠ ذِكْرًا. فَقِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَالْجِهَادُ أَفْضَلُ أَوْ ذَكَرَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ؟ فَقَالَ: وَهَلِ الْجِهَادُ إِلَّا شُعْبَةٌ مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ؟ أَمَّا اشْتَدَّ غَضَبُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ فَأَمَرَ بِالْجِهَادِ حَيْثُ أَبَوَا أَنْ يُقَرَّوْا بِذِكْرِ اللَّهِ وَأَبَوَا أَنْ يُقَرَّوْا بِإِلَهِ الْإِلَهِاتِ.

٢. کلمات داخل [] در حاشیة نسخه است.

١. در اصل: بالذکر.

٣. در اصل: لفضل.

(١)

باب الصلوة في معنى الذكر

- قال الله عز وجل: «أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي» (٢٠: ١٤). فالصلوة أعظم الذكر وهي خدمة الله التي أمر بها وأثاب عليها وجعلها نوراً وبرهاناً وعبوديةً وقرباناً. ٣
- ف للصلوة آداب وللآداب أحوال وللأحوال أذكار والأذكار على ألوان. فالواجب في القيام القراءة، والقرآن هو الذكر الحكيم، وللقيام في معنى الذكر حكم وإشارة. ثم الركوع تسييح التعظيم، وذلك لون من الذكر على شاهد التنزيه لله عز وجل. وللركوع في معنى الذكر حكم وإشارة. ثم في السجود تسييح التعالي، وذلك لون من الذكر على شاهد الذلّة. وللسجود في معنى الذكر حكم وإشارة. ثم في التشهد التحيات المباركات الطيبات، وهي ألوان من الذكر على شاهد الشهادة. وللتشهد في معنى الذكر حكم وإشارة. ٦
- [١٤٧] فأول الصلوة التكبير و آخرها التسليم. فالتكبير* ذكر الكبرياء للكبير الأكبر الذي هو الأول جلّ جلاله. والتسليم ذكر السلام بالتسليم في جميع أسمائه وصفاته والخروج بإذنه في آخر الصلوة إذهو الآخر جلّ جلاله. ثم الافتتاح ذكر خاص بشاهد الأولية، والتسليم ذكر خاص بشاهد الآخريّة. ١٢
- ١٥ ففي أحوال الصلوة وأعمالها من القيام ورفع اليدين والركوع والسجود والتشهد والتسليم ألوان من الذكر وإشارات على اختلاف المعاني باختلاف الذكر. فالقائم في الصلوة شاهد الركوع خاضع والساجد متواضع والمتشهد سامع والمسلم وادع.
- ١٨ فذكر الشاهدين بالقيام في الصلوة ذكر القائم لله بالقنوت لمن «هُوَ قائمٌ على كلِّ نفسٍ بما كَسَبَتْ» (١٣: ٢٣). وذكر الركعين بالخضوع في الصلوة ذكر التصغير بشاهد التعظيم بالتسييح فيه بسبحان ربّي العظيم. وذكر الساجدين بالتواضع في الصلوة ذكر الوضيع التواضع (؟) أي التحقّي بشاهد الثرى بالتسييح فيه بسبحان ربّي الأعلى. ٢١

و ذكر المتشهدين بالسمع^٤ في الصلوة ذكر المحيب بالشهادة بسمع التحيات المباركات بشاهد المجالسة. فالتقرب والتقرب بالصلوة على الحبيب محمد رسول الله صلى الله عليه وسلم. و ذكر المسلم بالوداع من الصلوة ذكر المودع للذكر لکنه باسم المذكور يسلم إذ هو السلام جلّ جلاله.

فتجمع الصلوة أذكراً و ترجع الأذكار كلها إلى ذكر واحد وهو ذكر الواحد المذكور بكلّ لسانٍ و بكلّ أعمالٍ و بكلّ أحوالٍ و بكلّ جنانٍ و بكلّ نفسٍ و بكلّ حسّ و ركنٍ. و كلّ ذلك أذكار اذا اشترك فيه الغير صار شركاً.

فعلى المرید السالك طريق الإرادة بالإخلاص أن يخلص ذكر الله عزّوجلّ حتّى يذكر الله تعالى الله خالصاً و يعمل على إخلاص النيّة في كلّ الخطرات بصفاء الخطرات و أفراد الإشارات و بالذكر الخالص المفرد الذي خلص عن رؤية النفس و الناس و الشيطان. و ذلك ذكر خفيّ يجمع الأذكار و لا يطلع عليه غير الملك الجبار عزّوجلّ. [١٦٨]

فإذا صلى صلوة مخلص مودع بقلب حاضر و سرّ مناجى ثمّ قطع بسيف التوحيد و ساوس الشيطان و بإشارة التفريد هو اجس النفوس. ثمّ إذا قام بالسرّ على بساط الأنس لتصحیح سمع المخاطب الذي لا يشوبه لواحظ الأغيار كان ذلك صلوة العارفين بالله عزّوجلّ.

فافتتاح الصلوة بالذكر و الدخول فيها بالذكر و الخروج منها بالذكر و بين التكبير و التسليم ألوان من الذكر. و الصلوة من أوّلها و آخرها ذكر. و بالصلوة يصل و بالذكر يذكر.

فأقم الصلوة أيها المرید العابد لذكره بذكره يذكرك المذكور وحده جلّ جلاله فيمن عنده.

٤. در اصل: فالسمع.

(٢)

باب الصيام في معنى الذكر

قَالَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ: «وَأَسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ»
 ٣ (٢: ٤٥)، فَالصَّبْرُ هَاهُنَا الصَّوْمُ. وَقَالَ عَزَّوَجَلَّ: «وَالسَّائِحُونَ» (٩: ١١٢)، فَالسَّائِحُونَ
 هُمُ الصَّائِمُونَ. وَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: قَالَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ: الصَّوْمُ لِي وَأَنَا أَجْزِي
 بِهِ.

٦ فالصوم الإمساك عن الطعام والشراب وغير ذلك. ثُمَّ النَّبِيَّةُ مِنَ الصَّوْمِ ذِكْرٌ
 وَالْإِمْسَاكُ عَنِ الْأَشْيَاءِ تَذَكُّرٌ. وَذَلِكَ ذِكْرٌ مِنْ لَهُ الصَّوْمُ وَيُجْزَى بِالصَّوْمِ. وَإِنَّمَا الْأَعْمَالُ
 كُلُّهَا لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ، لَكِنَّ الصَّوْمَ خَصَّهُ اللهُ عَزَّوَجَلَّ بِأَنَّهُ لَهُ وَآلَهُ هُوَ يَجْزَى بِهِ لِيَكُونَ
 ٩ ذِكْرًا لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ بِالصَّوْمِ عَلَى تَجْرِيدِ الْإِشَارَةِ.

ثُمَّ حَقِيقَةُ الصَّوْمِ الْإِمْسَاكُ عَنِ جَمَلَةٍ مِنَ الْحَرَكَاتِ، فِيمَا سَاكَ عَنِ الطَّعَامِ وَالشَّرَابِ،
 ثُمَّ إِمْسَاكُ اللِّسَانِ عَنِ الْغِيْبَةِ وَالْبَهْتَانِ وَإِمْسَاكُ الْجَوَارِحِ كُلِّهَا عَنِ الْمَحْظُورَاتِ. فَإِذَا
 ١٢ صَامَ الصَّائِمُ بِذِكْرِ اللهِ عَزَّوَجَلَّ الَّذِي خَصَّ الصَّوْمَ فِي الطَّاعَاتِ وَأَوْجِبَ فِي حَقِيقَةِ
 الصَّوْمِ الْإِمْسَاكُ عَنِ جَمِيعِ حُظُورِ الْحَرَكَاتِ. فَكُلُّ ذَلِكَ بِذِكْرِ مُتَقَدِّمٍ خَفِيَ مُضْمَرٌ وَ
 ذِكْرٌ ظَاهِرٌ مُلْحَمٌ. ثُمَّ الذِّكْرُ يَجْمَعُ الْحَرَكَاتِ ظَاهِرًا وَالْخَطَرَاتِ بَاطِنًا، وَتَتَفَرَّقُ الْحَرَكَاتُ
 ١٥ وَالْخَطَرَاتُ بِذِكْرِ مُفْرَقٍ.

فَأَذْكَارٌ مُتَفَرِّقَةٌ عَلَى أَلْوَانٍ مُخْتَلِفَةٍ. فَصَوْمُ الظَّاهِرِ إِمْسَاكُ الْجَوَارِحِ عَنِ الْبَسْطِ
 فِي الْمَأْكُولِ وَالْمَشْرُوبِ وَغَيْرِ ذَلِكَ. وَلِذَلِكَ ذِكْرٌ مُفْرَدٌ. * وَصَوْمُ الْبَاطِنِ إِمْسَاكُ الْقَلْبِ
 ١٨ وَصَوْمُهُ عَنِ ذِكْرِ مَا سِوَى اللهِ عَزَّوَجَلَّ بِذِكْرِ مُجَرَّدٍ.

فَالْمُؤْمِنُ يَصُومُ بِذِكْرِ مُفْرَدٍ وَالزَّاهِدُ يَصُومُ بِذِكْرِ مُفْرَدٍ وَالْمُرِيدُ يَصُومُ بِذِكْرِ مُفْرَدٍ
 وَالْعَارِفُ يَصُومُ بِذِكْرِ مُفْرَدٍ. فَالْمُؤْمِنُ صَائِمٌ وَلَهُ فَرْحَتَانِ: فَرْحَةٌ عَنْهُ إِفْطَارِهِ وَفَرْحَةٌ
 ٢١ عِنْدَ لِقَاءِ رَبِّهِ. وَالزَّاهِدُ صَائِمٌ وَفَطْرُهُ فِي الْآخِرَةِ. وَالْمُرِيدُ صَائِمٌ عَنِ كُلِّ حَظٍّ مُنْفَرَدٍ

بصومه يخلص الصوم لمن يحب الصوم. والعارف صائمٌ وشاهده في الصوم عين الموافقة في حقيقة التعرُّز. وذلك موضع الإشارة.

٢٤ ثم لكل صائم في قصده إلى الصوم ذكر جديد على ألوان مختلفة. فالصوم ذكر بالذکر للذکر والدخول فيه بالذکر والخروج منه بالذکر، وبين عقد الصوم والأفكار ألوان من الذکر.

٢٧ فضم أيها السائح الصابر بذكره عز وجل لذكره تعالى 'يذكر المذکور وحده جلّ جل جلاله بعزیز ذكره عز ذكره وجره وجره معناه.

(٣)

باب الزكوة والبر والصدقات في معنى الذکر

قال الله عز وجل: «وآتوا الزكوة» (٢: ٤٣، ٨٣، ١١٠، ٢٢٧...). وقال الله عز وجل: «لئن تناولوا البر حتى تُنفقوا بما تُحِبُّون» (٣: ٩٢). قيل في التفسير: إن البر هاهنا هو الجنة. فالبر الجنة ولا يدخلها إلا من انفق محبوبه، فمن بذل ماله وأنفق مملكه في طلب الجنة نالها إذا كان ذلك على الاخلاص والذکر. وإنما ذكر المذکور في البر والصدقات تذكير من تقع الصدقة في يده جلّ جلاله قبل أن تقع في يد السائل، لذلك قال النبي صلى الله عليه وسلم: أن الصدقة تقع في يد الله ثم في يد السائل. فحصل هناك أذكاء: ذكراً للمعطي وذكر للأخذ. فالمذکور بكل «معنى هو الذي يقبل التوبة عن عباده» (٢٥: ٤٢) ويأخذ الصدقات تبارك اسمه وتعالى جده.

٩ والبر والبذل والصدقات على اختلاف الأذكار وجمع ذلك ذكر المذکور بكل معنى وبكل فعل وبكل لسان وفي كل بيان وفي كل قول وعمل ونية. فالبذل لله والبر في طريق الله والصدقات لله عز وجل. وكل ذلك تتقدمه النية ويتقدم النية ذكر

[١٧٠]

٦. تقع: در اصل «يقع» // ١٠. يجمع: در اصل «تجمع».

- من تتوى له و تعمل له و تتحرك به جلّ جلاله.
- فمن أنفق ما له لذكره بذكره فتوابه على صدق مراده وعلى مقدار بذله. و من بذل
 ١٥ قوّة نفسه في خدمة الله و ترك حُظوظاً حسّه لله عزّوجلّ و قام بالعبودية لله عزّوجلّ
 فإنما ثواب بذل ماله الجنّة و ثواب بذل نفسه ربّه عزّوجلّ. كذلك قال ذوالنون
 المصرى: من بذل الدنيا فله الآخرة و من بذل نفسه فله الحقّ جلاله.
- ١٨ و كلّ ذلك بذلٌ وبرٌّ و هديّةٌ و صدقةٌ و عطيةٌ و رفقٌ. فأوله ذكرٌ و محاسبةٌ و آخره
 ذكرٌ و مراقبةٌ وهو معلقٌ في حقيقة الإخلاص بلم و بلن. فالذكر الأوّل يوجب
 الإخلاص و الذكر الثانی الآخر يذرع الطمع. فالإخلاص يجزّد الذكر و الطمع يحقّق
 ٢١ الشكر. فتجريد الذكر من صحّة الارادة و تحقيق الشكر من طلب الزيادة. و في كل
 ذلك ذكر الله عزّوجلّ على حكمٍ و لونٍ و غرضٍ، كلّ بذل مقدار ما ينوى به الذكر
 بذكر المراد. والله عزّوجلّ يزيد من يشاء من فضله. فذلك البذل لله ذكر مفرد، و
 ٢٤ ذكر الطمع في الله ذكر مفرد، و ذكر انتظار الزيادة من فضل الله عزّوجلّ ذكر مفرد.
 وأعزّ البذل بذل الطّاقة بالجدّ و المجاهدة، و ذلك حال المريدين و المحبّين. و لذلك
 قيل في الخبر: من بذل المجهود في طلب الحبيب بذل الحبيب له الودّ. فالقصد إلى الله
 عزّوجلّ بذكر جديد في القلب و السير إلى الله عزّوجلّ بذكر جديد في السير. و ابتداء
 ٢٧ الإرادة ذكر جديد بوجد تحقق من المبتدى المذكور الذي جعل الأذكار إظهاراً
 و المعاني إسراراً. فابذل الطّاقة أيها الطالب لذكره بحقيقة ذكره، يذكرك المذكور بمزيده
 ٣٠ و فضله جلّ جلاله.

(٤)

باب الحج في معنى الذكر

- قال الله عز وجل: «وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا» (٩٧:٣). فأول الحج ذكر مضمرة في واجب حق الحق جل جلاله على الناس. واذكار الصلوة والزكوة والصيام بتقديم ذكر الشهادة، إن كان مفروضة بذكر الامر، فإن الله عز وجل* أَمَرَ (١٧١) بالصلوة والزكوة والصوم، وأوجب بذكر الحق والحُرمة الحج. فقال عز وجل في الصلوة وغيرها: «أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ» (٢: ٤٣، ٨٣، ١١٠ و...) و«مَنْ شَهِدَ مِنْكُمْ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ» (٢: ١٨٥). وكل ذلك بالأمر إلا الحج، فإنه قال عز وجل: «وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ» بِحُكْمِ الْحُرْمَةِ وَالْحَقِّ، لا بِحُكْمِ الْأَمْرِ. فافهم جملة أذكار الحج.
- ٩ فَإِنَّ أَوْلَهُ ذِكْرَ الْحُرْمَةِ وَالْحَقِّ. ثُمَّ التَّلْبِيَةُ ذِكْرٌ لِإِجَابَةِ ذِكْرٍ، لِأَنَّ الدَّعْوَةَ تَوْجِبُ الإِجَابَةَ. فالدعوة ذكر من الحق مفرد، والإجابة ذكر من الملبى بذكره مجرد صار جملة الحج ذكر في ذكر بأذكار مجموعة و أذكار متفرقة.
- ١٢ وقد بين الله جل جلاله أذكار الحج بالأمر، فقال عز وجل: «فَإِذَا أَفَضْتُمْ مِنْ عَرَفَاتٍ فَاذْكُرُوا اللَّهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ وَاذْكُرُوهُ كَمَا هَدَىٰكُمْ وَإِنْ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلِهِ لَمَنِ الضَّالِّينَ. ثُمَّ أَفِضُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ وَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ. فَإِذَا قَضَيْتُمْ مِنْاسِكْكُمْ فَاذْكُرُوا اللَّهَ كَذِكْرِكُمْ آبَاءَكُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا» (٢: ١٩٨-٢٠٠).
- ١٥ فاجتمع في هذه آيات ذكر المشعر وذكر الهداية واستغفار الإفاضة وذكر قضاء المناسك كذكر الآباء، بل أشد وأكثر. ولكل مقام ذكر وفي كل شعائر الحج ذكر.
- ١٨ فجمع الحج ومشاهدته من الأذكار جملة يجمع كل ذلك ذكر الحرمة الواجبة على الناس من الله عز وجل إذ يقول: «وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا» (٩٧:٣).
- ٢١ وكمل الأذكار في أسباب الحج باختلاف الألفاظ: فَلِتَّلْبِيَةِ ذِكْرٌ وَلرؤية البيت ذكر

وللطَّوَّافِ ذِكْرٌ وَلِرَمَى الْجِبَارِ ذِكْرٌ وَلِلسَّعَى ذِكْرٌ وَالدُّعَاءِ فِي كُلِّ الْمَوَاطِنِ خَالِصُ الذِّكْرِ. وَكُلُّ ذَلِكَ أَذْكَارٌ لِلْمَذْكَورِ الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ جَلَّ جَلَالُهُ وَعَزَّ ذِكْرُهُ وَتَقَدَّسَتْ أَسْمَاؤُهُ، وَلَا إِلَهَ غَيْرُهُ. ٢٤

«أَقْنِ شَرَحَ اللَّهِ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِنْ رَبِّهِ»، (٢٢:٣٩) غرقَ في أذكاره لِأَنَّ الْإِسْلَامَ بُنِيَ عَلَى خَمْسٍ: شَهَادَةِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ، وَإِقَامِ الصَّلَاةِ، وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ، وَصَوْمِ رَمَضَانَ، «وَحَجِّ الْبَيْتِ مَنْ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا»، (٩٧:٣) [١٧٢] فَالشَّهَادَةُ ذِكْرُ مِيرَاثِ النُّورِ وَ شَرَحَ* الصَّدُورِ ثُمَّ الصَّلَاةُ ذِكْرٌ وَالزَّكَاةُ ذِكْرٌ وَالصِّيَامُ ذِكْرٌ وَالْحَجُّ ذِكْرٌ كَامِلٌ فِي الذِّكْرِ. هَذَا الذِّكْرُ مِنْ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ بِالتَّحْيِيْبِ وَالتَّزْيِينِ بَعْدَ التَّقْدِيرِ، وَالكِتَابِ فِي اللُّوحِ الْمُحْفُوطِ، قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: «حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَزَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ» (٧:٤٩). فَنَطَقَ اللِّسَانُ بِالشَّهَادَةِ ذِكْرٌ مُفْرَدَةٌ يَتَحَقَّقُ بِأَذْكَارِ الْأَفْعَالِ وَنِيَّاتِ الْأَسْرَارِ. ٣٠

٣٣ فَالْإِيمَانُ قَوْلٌ وَعَمَلٌ وَنِيَّةٌ. فَالْقَوْلُ ذِكْرُ الْمَذْكَورِ وَكَلِمَةُ الْحَقِّ الْغُفُورِ، وَالْعَمَلُ خِدْمَةُ الْمَعْبُودِ ذُو الْمَذْكَورِ بِالْعِبَادَةِ الْمَشْكُورِ، وَالنِّيَّةُ اصْتِدَارٌ عَنِ مَعْرِفَةِ الْمَذْكَورِ الْمَعْرُوفِ بِالرُّبُوبِيَّةِ الشُّكُورِ. الْقَوْلُ ذِكْرٌ ظَاهِرٌ، وَالْعَمَلُ حَقٌّ ظَاهِرٌ،^٤ وَالنِّيَّةُ حَقِيقَةٌ بَاطِنَةٌ. وَكُلُّ ذَلِكَ أَذْكَارٌ بِمَجْمُوعَةٍ مُحَقَّقَةٌ بِذِكْرِ مُقَدَّمٍ عَنِ الْهُدَايَةِ وَذِكْرِ مُؤَخَّرٍ بِالْإِخْلَاصِ. وَالْإِيمَانُ ٣٤ ذِكْرٌ يَوْجِبُ هَذِهِ الْأَذْكَارَ كُلَّهَا ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً.

فِيهَا^٥ الْحَاجُّ، إِقْصِدْ إِلَى الْحَجِّ بِذِكْرِهِ لِحَقِّهِ وَأَوْحِبْ حُرْمَتَهُ بِذِكْرِكَ الْمَذْكَورِ فِي ٣٩ أَهْلِ خَالِصَتِهِ وَالخَارِجِينَ إِلَى سَبِيلِ رِضْوَانِهِ مِنَ الْفَجِّ الْعَمِيقِ إِلَى الْبَيْتِ الْعَتِيقِ.

٤. در اصل: ظاهر.

٥. در اصل: وكان على.

٦. در اصل: فياها.

(٥)

باب الجهاد في معنى الذكر

- قال الله عز وجل: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ،
 ٣ تُوْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ» (١١:٦١-١٠). وقال النبي صلى الله عليه وسلم: «أُمِرْتُ أَنْ أَقَاتِلَ النَّاسَ حَتَّى يَقُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ». فالدلالة من الله على خالص التجارة ذكرٌ رابح و ذكر منجى من العذاب الأليم.
- ٦ الإيمان بالله رأس الذكر وبرسوله صدق الذكر والجهاد في سبيله حقيقة الذكر والقتال ذكرٌ لإظهار الذكر الذي هو مفتاح الأذكار كلها، وهي كلمة التوحيد: لا اله الا الله. ف«لا» نفي^٨ ماسواه، وهو ذكر قاطع لذكر الآلهة. و«اله» معلق ب«لا»، وهو ذكرٌ نافي لذكر الآلهة. و«الآ» متقدم الضمير في الذكر، وهو ذكر جديد لإثبات المتقدم. و
 ٩ «الله» السابق ذكره* مضمرة في ذكر السبق لإشارة الأوليّة، فهو أوّل لا ياله و آخر الآ و هو الله.
- ١٢ و تجمع كلمة التوحيد، لا اله الا الله، أذكارَ الذاكرين الخالصين والمجاهدين المفردين^٩ لأنهم جاهدوا بذكر الله لإقامة ذكر الله وإعلاء كلمة الله. فالقصد الى الله والضرب بسيف الله وبذل النفس لله ليقتلوا ويقتلوا، فيقتلوا بذكره ويقتلوا لذكره.
- ١٥ فالذكران مجموعان في حال الجهاد لإهل الجهاد الأكبر. فأما الجهاد الأصغر بالسيف، فالتجاهد به إما أن يقتل بذكره وإما أن يقتل لذكره. وأما الجهاد الأكبر مخالفة الهوى ورياضة النفوس.
- ١٨ فالمجاهد يجمع له الذكران في حالة المجاهدة؛ فإنه يقتل بذكره نفسه، وهو المقتول لذكره. فحصل له حقيقة الذكرين؛ فهو القتال وهو المقتول. فالقصد إلى الجهاد بذكرين؛ ذكرٌ ظاهرٌ بمقاتلة الكافرين و مقاتلة الجاحدين لاستغلاء كلمة الله

٩. اين كلمه در حاشيه است.

٨. در اصل: بقی.

- ٢١ عزّوجلّ، و ذكر باطن لإخلاق السرّ في مجاهدة النفس والشيطان و مخالفة الهوى و ترك العصيان لتجريد توحيد الله عزّوجلّ.
- ٢٤ فالجهاد شعبة من ذكر الله من قول رسول الله صلى الله عليه و سلم لما اشدّ غضب الله عزّوجلّ حيث أبوا أن يُقرّوا بذكر الله عزّوجلّ. فهذه إشارة أوّل الذكر و آخره و ظاهره و باطنه.
- ٢٧ و المجاهد من جاهد في الله بحقّ الجهاد. قال الله عزّوجلّ: «وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ» (٧٨:٢٢). وحقّ الجهاد بذل الرّوح و النفس بشاهد ذكر المذكور جلّ جلاله، و الفخر بإظهار ذكره. فليحقّ الجهاد ذكر مفرد وحقّ مجرّد. وحقّ الجهاد يؤدّي إلى غير الجهاد بصرف الإشارة و مشاهدة الملوكية، و هو خالص الجهاد في الله عزّوجلّ. قال
- ٣٠ الله عزّوجلّ: «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا» (٦٩:٢٩). فذكر هذا الجهاد [١٧٢] مقابلة دعوة الملوكية، لقوله عزّوجلّ «فينا» * و لذكر هذا الجهاد ذكر مجرّد يشاهد الملوكية، و هو ذكر^{١٠} المذكور بالطمع في الهداية لخالص سبيل الحقّ جلّ جلاله. فن
- ٣٣ جاهد فيه وجد السبيل إليه. فذكر الجهاد فيه ذكر الطلب، و ذكر وجود السبيل إليه ذكر السبب. فالطلب ذريعة و السبب و صلة. و للطلب ذكر و للسبب ذكر.
- ٣٦ و اذكار^{١١} الجهاد مختلفة. فذكر للمجاهد بالصدق، و ذكر للمجاهد باستخراج الإقرار منه، و ذكر الأمر بالجهاد عزّ ذكره لرفع ذكره.
- ٣٩ و جملة اذكار المجاهدين راجعة إلى إقامة كلمة الله عزّوجلّ، و أن تكون كلمته و ذكره أعلا الذكر. و ذلك للمجاهدين كلمة اعداء الله الكافرين بالسيف و السلاح.
- اشترأها الذي خلقها جلّ جلاله. فقال عزّوجلّ: «إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ

١١. در اصل: و اذكار اذكار.

١٠. در اصل: ذكر ذكر.

١٢. در اصل: جهاد.

- وَأَمْوَالُهُمْ بَآئِنٌ هُمْ الْجَنَّةَ»، الآية (١١١:٩). ثم ذكر عقيب الآية أحوال المجاهدين
 ٤٢ أنفسهم في الجهاد الأكبر. فقال عزوجل: «التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ الْحَامِدُونَ الشَّاكِرُونَ
 الرَّٰكِعُونَ السَّٰجِدُونَ الْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّٰهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَالْحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ،
 وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ» (١١٣:٩). وللتائب ذكر مفرد وللعابد ذكر مفرد وللشاكِر ذكر مفرد و
 ٤٥ للرَّاعِ ذكر مفرد وللساجد ذكر مفرد وللأمر بالمعروف والنَّاهي عن المنكر ذكر مفرد.
 فهذه أذكار على ألوان ويجمع هذه الأذكار خالص ذكر الحافظين لحدود الله. فإن لكل
 ذكر وجد يكون فيه ذلك الذكر. ووجود أذكار الحافظين لحدود الله عزوجل يجمعه
 ٤٨ الذكر المفرد للمفرد الوحد، والحق الموحَّد للتوحيد المجرد.
 فيا أيها المجاهد، جاهد هواك لمعناك وبرز في ميدان إفاك بشاهد مولاك، فأنه
 يقول عزوجل: إِنَّ عِنْدِي حَقَّ عَبْدِي الَّذِي يَذْكُرُنِي وَهُوَ مَلَأَ قَرْنَهُ.

(٤)

باب التوبة في معنى الذكر

- قال الله عزوجل: «و تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعاً أَيَّةَ الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» (٢٤:٣١). [١٧٥]
 ٣ وقال النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: يَا أَيُّهَا النَّاسُ تَوْبُوا إِلَى رَبِّكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمُوتُوا،
 وَتَحْبِبُوا إِلَيْهِ بِالطَّاعَاتِ قَبْلَ أَنْ تُشْغَلُوا.
 فالتوبة إلى الله عزوجل الرَّجُوعُ إِلَيْهِ بِذِكْرِهِ لِذِكْرِهِ عَلَى حَقِيقَةِ ذِكْرِهِ عَزَّوَجَلَّ.
 ٤ والأذكار في التوبة على مَعَانِي: فَأَوَّلُ التَّوْبَةِ النَّدْمُ وَهُوَ ذِكْرُ، وَالثَّانِي الْإِسْتِغْفَارُ وَهُوَ
 ذِكْرُ، وَالثَّلَاثُ التَّحَوُّلُ مِنَ الْمَعْصِيَةِ إِلَى الطَّاعَةِ. ولا يكون ذكر الآ بذكر. فالتدم ذكر
 بالقلب، والاستغفار ذكر باللسان، والتحول ذكر بالأعمال على الأبدان. فتجمع التوبة
 ٩ ذكر السرِّ بشاهد المعرفة على حقيقة الندامة، و ذكر اللسان بشاهد الاستغفار على
 حقيقة الحزن، و ذكر الأعمال بشاهد التحول من المخالفة إلى الموافقه. و يُوجب التوبة

- على الحقيقة على التائب في جميع جوارحه و أعضائه وآدابه ذكراً جديداً بمعنى جديد بصحة التوبة. فعين التائب تبكى بذكر من ذكر لذكر. و بدنه ينصب و يشعى ويعمل بذكر مَنْ ذكر لذكر. ولسانه ينطق بذكر من ذكر لذكر. و همته مجموعة بذكر من ذكر لذكر. و ترتيب الأذكار في كل حالة و في كل حاشة بذكرٍ من ذكرٍ لذكرٍ. [١٧٦]
- ١٢
- ١٥ فاما معنى «بذكر» فذلك^{١٣} ذكر القصد والطلب، ولا يكون للقصد إلا بذكر من ذكر. ثم معنى «من ذكر» أن ذكر القصد من ذكر سابق إلى القلب يُحرّك القلب بالخطرات و يُرسل الجوارح بالحركات. ثم معنى «لذكر» فذلك ذكر الخواتيم و وعد الثواب من الله العزيز الحكيم. وإنما ذكر التائب من ذكر الله عزوجل له و ذكر الله عزوجل له لذكره الله عزوجل.
- ١٨
- ٢١ و تتحقق التوبة بأذكار على ألوانٍ، فيرجع كل ذلك إلى ذكر واحدٍ و هو ذكر الواحد القهار الذي يُسبّح كل شيء بحمده. و ما خلق الله عزوجل من ارضٍ و برٍّ و بحرٍ و شجرٍ و مدرٍ و جبلٍ و سهلٍ و نباتٍ و ناعمٍ و طالعٍ و ظاهرٍ و باءٍ و مغيبٍ و خفيٍّ إلا و يذكر الله عزوجل بذكرٍ خاصٍ، و يُسبّح الله عزوجل بتسبيحٍ مُفردٍ و بلسانٍ مُفردٍ و حقٍ مفردٍ* قال الله عزوجل: «سَبِّحْ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» (١:٥٧)؛
- ٢٤ (١:٥٩؛ ١:٦١). و قال عزوجل: «وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا» (١٧:٤٤). فسبحان مَنْ سَبَّحَ نفسه لنفسه في مجارى قدرته و تسبّحه جميع خلقه وبريته بألوان التسيب و الذكر.
- ٢٧
- ٣٠ وإنما الذكر غذاء أرواح التائبين و حيوة قلوب المرئدين و رُوح اسرار العارفين الذين يذكرون الله عزوجل في السراء و الصراء و العافية و البلاء بألوان الذكر، فذكر باللسان و ذكر بالقلب و ذكر بالسر.
- ثم حركات العارفين بالله عزوجل و خطراتهم و قيامهم و قعودهم ذكر على ذكر.

- قال الله عزّوجلّ: «إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ لآيَاتٍ
 ٣٣ لِأُولِي الْأَلْبَابِ، الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ
 السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ، رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا، سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ»
 (١٩٠-١:٣).
- فَتَبَّ أَيْهَا النَّائِبُ بِشَاهِدِ ذِكْرِهِ لَذِكْرِهِ، يَذْكُرُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ بِقَبُولِهِ وَرَأْفَتِهِ وَرَحْمَتِهِ. ٣٤

(٧)

باب حقيقة ذكر السرّ

- قال الله عزّوجلّ: «وَاذْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَخِيفَةً» (١٧:٢٠٥). وقال عزّوجلّ:
 ٣ «إِذْ نَادَىٰ رَبُّهُ نِدَاءً خَفِيًّا» (١٩:٣). وقال النبي صلى الله عليه وسلم: «خير الرزق ما
 ما يكفي وخير الذكر الخفي».
- وإنما الذكر في الجملة ذكران: ذكر باللسان وذكر بالقلب. فذكر اللسان تحقيق
 ٤ الإسلام وذكر القلب تحقيق الإيمان. وحقيقة الإسلام وهو الذكر الخفي لأنه بالسرّ في
 السرّ وهو ذكر الغيب والإيمان بالغيب، لأنّ الذكر الخفي ما يخفى عن الملائكة والكرام
 الكاتبين. ونداء الهمّة يتقدّمه ذكران خفيّان: ذكر تائب لله عزّوجلّ في القلب، وذكر
 ٩ مجددًا بالسؤال والدعاء. فذكر السرّ ودعاء السرّ ومعرفة السرّ مقرونة كلّها بذكر
 الواحد الأحد في خفيّ السرّ.

- ثمّ ذكر اللسان للخاصّة والعامة والعالم والكافة، وذكر السرّ والخفيّ لمن خصّ الله
 ١٢ سبحانه وتعالى لمعرفة، فيشهد بالسرّ مشاهدة من يعلم السرّ وأخفى جلّ جلاله و
 عظم شأنه. ولا إله غيره المذكور بكل لسان المعروف في كلّ حين وأوان، فالخاصّة من
 الصفوة والمختصّين* بعلم السريرة الذين يعبدون الله عزّوجلّ كأثمهم يرونه و (١٧٧)
 ١٥ يُشاهدونه بحقائق الإيمان، فلهم ذكر خاصّ في خفاء السرّ وتذكّار بالمحبّة يناجون به

- الله عزوجل سرّاً بسرّ. وذكرهم ميراث ذكرالله لهم. فن ذكرالله عزوجل بحقيقة الذكر
 ذكراً خالصاً في ملاء من الناس ذكره الله عزوجل في ملاء خير من ملاءه. ١٤ و من
 ذكرالله في نفسه - وهو الذكر الحق - ذكره الله عزوجل في نفسه، هكذا زوى في الخبر. ١٨
 والعارفون من أهل الخالصه والمريدون من أهل الصفة يذکرهم الله بجان رأفته و
 عزيز سابق محبته، فيزلزل قلوبهم حتى تموج و تزعج و ترق و تضطرب فيذکرون الله
 عزوجل بألوان الذكر: ذكراً بالسرّ، وذكراً بالقلب، و ذكراً بالأعمال، و ذكراً باللسان. ٢١
 وكلّ الذكر في ميراث الذكر من المذكور الحيّ الذی لا يموت تبارک و تعالیٰ. و ربّما
 يذکرالله عزوجل عبداً فيسبق إليه البلاء من ميراث الذكر، فيصير البلاء ذكراً له، ثمّ
 يصير تذكاراً المبليّ سجاناً فيحمل العبد مرارة البلاء بذكر من ذكره بالبلاء جلّ جلاله، ٢٤
 فيطيب قلبه بهذا التذكار و يحيى قلبه بهذا الذكر.
- و وجود حسّ الذكر بمعنيين: مولى و منعم. فالمولى شاهد البلاء، والمنعم شاهده
 العافية. فحقيقة المذكور بالبلاء الصبر، و حقيقة المذكور بالعافية والنعم الشكر. ثمّ ٢٧
 للصبر ذكران و للشكر ذكران. فأولّ الذكر بالصبر وهو تذكار من تصبر له، والثاني
 من الذكر بالصبر وهو تذكار ما تصبر له. و أولّ الذكر بالشكر تذكار من تشكره،
 والثاني من الذكر بالشكر تذكار ما تشكر له. وكلّ ذلك ألوان الذكر الذی يبديا من ٣٠
 الأسرار بالذكر والتذكار.
- فأخف يا صاحب السرّ بالسرّ ذكرک للمذكور يذکرک المذكور جلّ جلاله
 خالص الذكر و عزيز المحبّة. ٣٣

١٤. «من ملاءه» تصحيحی است که در حاشیه آمده است. در متن «من ملاءیکه» است.

(۸)

باب حقيقة الإرادة بتجريد السرّ وتجديد^{۱۵} الذكر

قال الله عزّوجلّ: **وَاصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ*** (۲۸:۱۸). وقال النبي صلى الله عليه وسلم: «سبق المفردون». قيل: «يا [۱۷۸] رسول الله، و من المفردون»؟ قال: «الذين يستهترون بذكر الله يضع الذكر عنهم أثقالهم فياتون يوم القيمة خفافاً».

۶ فالمرید اذا بدا له شاهد الارادة بتجديد الذكر المفرد والتوحيد المجرّد يضع الذكر الحقيقي عنه جميع الأثقال ويُنسيه جميع الأذكار إلا ذكر الواحد القهار الذي حرّك قلوب المريدين بخالص من ذكره فأنساهم ذكر الخلاق أجمعين.

۹ واما الذكر الذي يكون في معنى الإرادة ذكر قاطع تغيب فيه الأذكار كلّها لصحة تجديد الإرادة. فالمفردون في الذكر المستهترون به يجمع تفريد الذكر لهم أذكارهم فيغلب على قلوبهم ذكر الواحد، ثم يصير الذكر المحبة إرادة فيستوعب الارادات كلّها من المرید فيقوم المرید بشاهد ذكر تجديد الإرادة حتى يصير ذكره مشاهدةً ومراقبةً و ۱۲ محاضرةً، وقوعاً لا تكلفاً، ووارداً من قبل الله عزّوجلّ، ولا يتركه غافلاً ولا ناسياً. فأما ذكر المشاهدة فبالقطع، وأما ذكر المراقبة فبالقرع، وأما ذكر الحضور فبالسمع. ۱۵ ثمّ هناك أذكارٌ لإهل الذكر على ألوان.

فاذا عرف المرید حقيقة خالص الذكر في تجريد الإرادة اتّصل مراده بمراد العزيز الحكيم، فلا يُريد إلا ما يُريد سيّده و مولاه، وتجدد له من هذا الشاهد ذكران: ذكر خالص في ارادة للحق عزّوجلّ، و ذكر عزيز في موافقة الحق عزّوجلّ لإرادة الحق ۱۸ سبحانه. فانه يريد الله عزّوجلّ وحده ومن حقيقة إرادته يريد ما يريد، فتضمحلّ الإرادات كلّها عند إبراز حقيقة الإرادة بتجريد الذكر ويحصل هناك تجريد الذكر

۱۵. کذا در اصل، و به نظر می‌رسد که در این مورد و موارد دیگر در این باب که «تجدید الذكر» یا «تجدید الارادة» به کار رفته است، لفظ «تجدید» تصحیف و صحیح آن تجرید باشد.

٢١ لتجريد الارادة. فأين الذاكرون المذكورون «بخالصة ذكر الدار»^{١٦} ألا إنهم هم المصطفون الاخيار.^{١٧}

فابرز أيها المرید بحقیقة الارادة بذكر قاطع وقلب سامع و سرّ لامع تصل إلى الدار [١٧٩] ثم اقصد المراد بنسيان الدار و مافيها، والنفس و بلاء وها* لعله يخلصك بآثار ويخلصك في الابرار.

(٩)

باب تجريد المحبة بشاهد تجريد الذكر

٣ قال الله عزوجل: «فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ» (٥:٥٤). وقال عزوجل: وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ» (٢:١٦٥). وقال النبي صلى الله عليه وسلم: أَحِبُّوا رَبِّكُمْ لِمَا يَغْذُوكُمْ مِنْ نِعْمِهِ.

٤ فذكر محبة الله عزوجل للخلق سابق قبل خلق الخلق و يوجب ذكراً جديداً لأمدٍ قديم. فإن محبة الله عزوجل لخلق من صفته القديمة سبحانه وتعالى، وأنه جلّ جلاله لما أحبهم هداهم و آثرهم فاصطفاهم وأخلصهم فاجتباهم و ذكرهم جلّ ذكره وهم في تبه الأعدام فإذا ذكر الذاكر علم الله السابق فيه قبل خلقه هاج بالمحبة قلبه و علاقي القلب شاهد ذكره وهذا عين من الذكر الأزلي ذكر المذكور الذي ذكر نفسه لنفسه قبل ايجاد خلقه و شهد لنفسه بالوحدانية جلّ جلاله.

١٢ قال الله عزوجل: «شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ» (٣:١٨). وإنما ذلك ذكر مفرد وحق مجرّد، وهو ذكر علم الله عزوجل في خلقه قبل خلقهم.

ثم الذكر الثاني من هذا الترتيب ذكر خلق القلم وجره بما هو كائن الى يوم القيمة.

١٦ و ١٧. اقتباس است از آیات: «أنا أخلصناهم بخالصة ذكرى الدار. وإيهم عندنا لمن المصطفين الأخيار» (٣٨:٤٧-٤٦).

- فإذا ذكر الذاكر بعد ذكره لسابق علم الله عزّوجلّ فيه قبل اللوح والقلم جرى القلم
بذكره واسمه تحرك سرّه بمعنى الذكر فيجدد المحبّة شاهد هذا الذكر وهو الذكر الثاني
١٥ في ترتيب أذكار الخصوص والمحبين.
- ثمّ الذكر الثالث من هذا الترتيب وهو ذكر خلق آدم صلّى الله عليه وسلّم
وإظهاره وإكرامه وتعظيمه. وذلك ذكر سبب إظهار المعدوم الى الوجود. فإذا ذكر
١٨ اصل إبداء شجرته وخلق أبيه وأصله صلى الله عليه وسلم وإخراجه من صلبه تحرك
سرّه بمعنى من الذكر فتحقق المحبة شاهد هذا الذكر.
- ثمّ الذكر الرابع من هذا الترتيب وهو أخذ الميثاق وإخراج الدّريّه من صلب آدم
عليه السلام، قوله عزّوجلّ: «أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ؟ قَالُوا بلى» (١٧٢:٧). وذلك ذكر مقلّق،
[١٨٠] فإذا ذكر الذاكر الميثاق الأوّل تحرك سرّه بمعنى الوجّل وتجدد هذا الذكر ذكراً مفرداً
يخاف به تارةً ويرجوا به تارةً، والوجّل ذكر مقرون بخوف مفارقة المحبوب.
٢٤ ثمّ الذكر الخامس من هذا الترتيب وهو ذكر حفظ الله عزّوجلّ له في صلب الآباء
وأزحام الأمّهات يشاهد المستقرّ والمستودع، وذلك ذكر ينمى على الأذكار ويزيد
المحبّة، وهو حقيقة التذكرة التي قال الله عزّوجلّ: «أَنَا لَمَّا طَغَى الْمَاءُ حَمَلْنَاكُمْ فِي الْجَارِيَةِ
لِنَجْعَلَهَا لَكُمْ تَذْكِرَةً وَتَعْيِيناً أُنْزِلْنَا مِنْهَا نَارًا مِّنْ سَمَوَاتِنَا لِنُقَلِّبُ أَفْئِدَتَهُمْ
غَيْرِ الْإِنْسَانِ فَتَلَوَّتْ كَرِيمًا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّمَن يَعْقِلُ» (١١-٢:٦٩). فإذا ذكر الذاكر عناية الله
عزّوجلّ وصيانتته له إذ لم يهلكه في الفرلت^{١٨} (?) والعقوبات وذكر تحصيله في جملة
خير الأمم أمة محمد صلّى الله عليه وسلّم تحرك سرّه بحقيقة الودّ لمليكيه عزّوجلّ
٣٠ ويجدد ذلك ذكر العدد إلى مالا نهاية له.
- ثمّ الذكر السّادس من هذا الترتيب وهو ذكر الرّسول محمد صلّى الله عليه وسلّم
الذى أرسله إليه وإلى كافة الناس وذلك ذكر مقرون بمحبّة مقرونة بحبّ الله عزّوجلّ.
٣٣ قال الله عزّوجلّ: «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ» (٣١:٣). فإذا ذكر

الذكر شرف رسولهُ في المرسلين صَلَّى اللهُ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ و شرف الأمة التي هو منهم
تحرّك سرّه بحقيقة من التذكار فيجمع له أوّل الذكر وآخره وابتداءوه وانتهاءوه ٣٦
فأوجب الذكر الدائم الكثير. قال الله عزّوجلّ: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا
كَثِيرًا» (٤١:٣٣).

ثمّ الذكر السابغ من هذا الترتيب وهو ذكر الكتاب العزيز الذي «لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ
مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ» (٤٢:٤١). فإذا ذكر الذاكر الكتاب
إليه ذكر ذكره فيه، ثمّ ذكر كتابه وأمره ونهيه فيه، ثمّت محبته لرّبّه عزّوجلّ
وافتنخر وذكر ربّه عزّوجلّ وافتقر فصار افتخاره ذكراً وافتقاره ذكراً وتذكاره ٤٢
لمن ذكره في كتابه محبّة ووجداء. قال الله عزّوجلّ: «لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ كِتَابًا فِيهِ ذِكْرُكُمْ
أَفَلَا تَعْقِلُونَ*» (١٠:٢١).

فابشر أيها المحبّ وتشمر بخالص الذّكر وكن غوّاصاً في بحر الذاكرين سباقاً في
ميدان المحبّين، لعلك تذوق من خالص المحبّة ماتحيا به أبد الدهر. ٤٥

(١٠)

باب تجريد الإشارة في خفيّ الذّكر

قال الله عزّوجلّ في قصّة مريم عليها السّلام: «فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ» (٢٩:١٩). والإشارة من
مريم إلى عيسى عليها السّلام إذ هو في المهد صبيّاً ولمريم عليها السّلام في حقيقة ٣
الإشارة إشارة إلى الله عزّوجلّ على تجريد الإشارة.

و تجريد الإشارة ضميره خفيّ الذّكر في خفيّ السرّ، وعين الإشارة ذكر مجرد عن
الكلام والحروف المنظومة. وأعزّ الذّكر وأغربه وأخفاه ما يجمعه إشارة القلوب إلى ٤
علام الغُيوب جلّ جلاله. وعلى ذلك تكون عوارض القلوب من الخطرات
واللّخطات ودقيق الإشارات. وقد قال النّبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: أُعْطِيتُ جِوَامِعَ

- ٩ الكلم. وقال النبي عليه السلام: اختصر لى الكلام اختصاراً. والاختصار والايجاز في الكلام لجمع ذكر مضمّر لأهله. وكلّ كلام يجمعه اللفظ وتنظّمه الحروف، فأنه يقف عليه الخاصّة والعامة. والتلخيص من الكلام للحكماء خاصّة وللعارفين، لأنّ الحكمة تجمع معاني الكلام وتؤدّي بالإصابة من شاهدالتوحيد إلى الاشارة، وذلك ذكر مجردٌ مُحكّم. والإشارة علم الخاصّ والعارفين من المتصوفه؛ وقد قال أبوعلی الرّوذباری: «علّمونا إشارة، فإذا صارت عبارة جفّت».
- ١٥ وإنما يجتمع الإشارة من حقيقة تجريدالذكر ما يحمي به قلوب المعاملين و المريدين والواجدين، وأعزّ الذكر وأخصّه مايكون فيه الذاكر مفرداً، وأعزّ السمع مايؤدّي إلى السرّ في خفيّ السرّ ذكراً مجرداً طويلاً، يكون عهده بالغيب قريباً، وذلك ذكر في الأذكار غريب و في عزيز الغيب إلى المذكور قريب. وحقيقة الذكر الذي لا تطلع عليه الملائكة فتكتبه^{١٩} ولا الشيطان فيفسده. وذلك ما به معاملات* قلوب الأولياء، وهو [١٨٢] ما يتولّى الله عزّوجلّ للأسرار و باني القلوب على شاهد زيادات الإيماّن و تحقيق صدق الإيماّن، فيخبي القلوب ويجدّد العهود و يحقّق الوجود ويقوى العقود، و هو ذكر خاصّ للواجدين. فأعلى الواجدين إشارة أدقّهم سمعاً، وأخصّهم ذوقاً وأخفاهم ذكراً، ولذلك حقيقة خصّ به المتصوفة في معنى السماع والحكمة، لأنّهم يأخذون من كلّ ناطق حقاً بذكر مفرد ويسمعون في الكلام معنى بذكر مُجدّدٍ خُصّوا بها عمّا يسمعه سائر الناس. فالغناء والتّوح والهداء والزجر وكلّ صوت مضطربٍ او محزون يسمعونه يجدد لهم في القلب ذكراً مُجرّداً على حكم من حلاوة و مرارة و سُرورٍ و حزن. فالحرّكات والتواجد والحرّمات والمواجيد كلّها تستر بشاهد ذكر مجرد على اختلاف الأحوال والوجود، لما كان قلوب العارفين معدن التقوى والذكر و موضع عزيز النظر من الله عزّوجلّ و خزنة نورالتوحيد، كانت أحوالها و غلباتها اذكار معلقة

- ٣٠ بكلّ حركة و نطقٍ ظاهرٍ خارجٍ موجد لكلّ خطرة، و هم داخل باطن، فالسمع من الخارج و الداخل على شاهد غلبات القلوب. ألا ترى أن بعض العارفين سمع منادياً ينادى على الباقي و يقول «يا باقلى!» فقال: «نَعَمْ، يا باقى لى». و سمع من يُنادى على السعتر البرى و يقول: «يا سَعَتْرَى الْبَرَى!» فقال: «نعم، السّاعة ترى برى». و على هذا المعنى الظاهر الخارج من السمع و الذكر الذى يؤدّى الى القلب حقيقة ما فيه غالب.
- ٣٣ وأمّا معنى الباطن الداخل من السمع و الذكر فذاك غذاء قلوب الأولياء و الصّديقين يقع لهم من الله جلّ وجهه فى كل ساعة [و لحظة] ولكلّ وقت و لحظة فى قلوبهم من جديد الذكر و التذكّار و الغيبى بشاهد الأمر و الزجر و المطالبات و العتاب و الصّباية و الرقة و المحبّة و المودّة و اللطافة و الحلاوة ما يعجز الخلق عن وصفه. و قد روى عن ابن عبّاس رضى الله عنه* قال لكعب الأحبار: صِفْ لى القلب. قال: كيف [١٨٣] أَصِفُ لك ما إليه مرأى الحقّ عزّوجلّ.
- ٣٤ فالله عزّوجلّ خصّ القلوب بمعانى الذكر و جعل ذلك حال الذاكرين الخالصين فى تجريد الذّكر السّائرين إلى الله عزّوجلّ بالذّكر على مناهج الأذكار و سبل الحقّ سبحانه، فاخصّ الأولياء وأعزّهم وأكرمهم وأصفاهم ذكراً وأدومهم تذكّاراً و أعلمهم بالوان الذّكر وأخلصهم فى معاملات المذكور جلّ جلاله و عظم شأنه و لطف حكمه.
- ٤٥ فذكر اللسان حال المسلمين المؤمنین الذاكرين الله عزّوجلّ، و هو ذكر معوم يشترك فيه الخاصة و العامّة منهم، وإن كانوا فى الخاصيّة و العموميّة متفاضلين فى الذّكر، مرتّبين فى الدرجات، مختلفين فى الوان الذّكر.
- ٤٨ ثمّ الذّكر الخفيّ الذى يجردُ الذاكر فى خفيّ السرّ حيث لا يطلع عليه إلاّ الله عزّوجلّ عن شواهد الإظهار و يقيمه على شاهد الآثار فرد الوجود ذكر مفرد من الفرد، جلّ الفرد الاحد المذكور، ظاهراً و باطناً، سرّاً و علناً.
- ٥١

وإنما خُصَّ المتصوّفة بالسَّماع وخفيّ الذكر ودقيق الإِشارة لأنهم أهل القلوب
المجرّدة والأسرار المفردة والأذكار الخفيّة. ولهذا المعنى اللطيف وعزيز المعرفة ودقيق
الفهم وثاقب السّرّ يستخرجون من جميع نطق الناطقين و كلام المتكلّمين وصياح
٥٤ الصّائحين <و> حركات المتحرّكين حقائق التّوحيد و دواعي حقّ التّفريد بتجريد
خالص الذّكر المفرد والسّرّ المجرّد. وقد قال الله عزّوجلّ، ذاماً للشّعراء: «أَلَمْ تَرَ أَنَّهُمْ فِي
كُلِّ وادٍ يَبْتَهِمُونَ وَ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ» (٢٦:٤-٢٢٥). ثمّ أفرد و استثنى منهم
٥٧ الذّين امنوا، فقال الله عزّوجلّ: «إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصّالِحَاتِ وَذَكَرُوا اللَّهَ كَثِيرًا»،
(٢٦:٢٢٧).

٦٠ فافهم أيّها الذّاكر كيف استثنى الله عزّوجلّ الذّاكر له في الشّعْر، والشّعْر مذموم، وإذا
كان الذّاكر لله عزّوجلّ في ظاهر الشّعْر محموداً استثنى من سائر الشّعراء، فكيف
المستخرج من كلّ الكلام دقائق الإِشارات والحكمة بالذّكر لحقائق التّوحيد. جعلنا
الله برحمته من العارفين به، الفهمين عند السّامعين به، إنّه قريب مجيب.

٦٣

تمّ الكتاب بحمد الله ومنّه. والصّلاة والسلام على رسوله محمّد وآله. والسلام

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

یادداشت

مقدمه

س ۲۵: ابو عبدالله الحسین بن علی بن احمد الاسواری
این شخص را ابونعیم اصفهانی در ذکر اخبار اصبهان (ج ۱، ص ۲۸۵) بدین شرح معرفی کرده
است:

الحسین بن علی بن احمد بن بکر ابو عبدالله الاسواری القباط، توفی بعد الثمانین فی
ذی القعدة سنة إحدى وثمانین (۳۸۱) یروی عن ابن أخی أبی زرعة و محمد بن علی بن
الجارود والحسن بن محمد بن أبی هريرة والفضل بن الحصیب.

ابونعیم سپس یک حدیث هم از قول او روایت کرده است. ابو منصور در کتاب «شرح
الاریعین حدیثاً» نیز دو روایت دیگر از او آورده است (باب ۴: اخلاص العبادة؛ باب ۲۹:
حقیقة التصوف).

س ۳۳-۲۷: درباره فضیلت ذکر، حدیث ذیل نیز در سنن ترمذی (۵، ص ۴۲۸) نقل شده است:
«عن ابی سعید الخدری: ان رسول الله صلی الیه علیه و سلم سئل أیُّ العباد أفضل درجة
عند الله يوم القيامة؟ قال: الذاکرون الله كثيراً والذاکرات. قلت: یا رسول الله، و من الغازی فی
سبیل الله...».

باب ۱:

س ۲: «أقم الصلوة لِذِکْرِی»، فالصلوة اعظم الذکر.
همین آیه را مؤلف در «کتاب المنهاج والمسائل والوصیة» (معارف، ۳/۶، ص ۳۷،
س ۳۱-۱۳۰) نقل کرده و گفته است «انما الصلوة محض الذکر».

باب ۲:

س ۵: الصّوم لی

این حدیث را ابومنصور در «کتاب المنهاج و...» (س ۱۳۸) نیز نقل کرده است (بنگرید به
یادداشت مصحح در معارف، ۳/۶، ص ۴۴).

س ۲۰: له فرحتان: فرحة عند افطاره

اشاره است به حدیثی که ابومنصور در «کتاب المنهاج و...» (س ۱۴۰-۱۳۹) بدین صورت
نقل کرده است: «قال (النبی) صلی الله علیه: للصائم فرحتان، فرحة عند افطاره و فرحة عند

لقاء ربه». مطابق این حدیث، دیدار خداوند در آخرت ثواب اخروی روزه داران است.

باب ۳:

س ۳: البرّ هاهنا هو الجنة

طبری در جامع البیان فی تفسیر القرآن (ج ۳، ص ۲۴۶) در ذیل آیه «لن تنالوا البرّ حتی تنفقوا مماتحبون» می نویسد که بسیاری از اهل تأویل برّ را در این آیه جنت دانسته اند. «قال كثير من اهل التأویل البرّ الجنة». ابومنصور اصفهانی در ادب الملوك (ص ۴۷) نیز همین مطلب را بدین صورت آورده است: «وقد قال الله عزّوجلّ: لن تنالوا البرّ حتی تنفقوا مماتحبون، فالبرّ الجنة، ولن تنال الاّ ببذل المحبوب من الاموال».

س ۷-۱۶: فإمّا ثواب بذل ماله ... فله الحقّ.

مقایسه کنید با ادب الملوك (ص ۴۷): «فمن بذل ماله خالصاً لوجهه فله الجنة و من بذل نفسه خالصاً فله الحقّ».

باب ۴:

س ۲۵: الاسلام بُنی علی خمس ...

این حدیث به چندین روایت در کتب حدیث آمده است، از جمله در صحیح بخاری (ایمان، ۲): قال رسول الله (ص): بنی الاسلام علی خمس، شهادة أن لا اله الا الله، وأنّ محمداً رسول الله وإقام الصلوة، و ايتاء الزّكاة، والحجّ و صوم رمضان.

س ۳۱: فالایمان قول و عمل و نية

این عقیده حنابله درباره ایمان است که ابومنصور در «المسائل المحدثّة الواقعة فی عصرنا» (معارف ۳/۶، ص ۳۳) آن را مطرح کرده است.

باب ۵:

س ۴: أمرت أن أقاتل الناس

برای مآخذ این حدیث بنگرید به ابن ماجه. کتاب الفتن (ج ۲، ۱۲۹۵) ش ۳۹۲۷ و ۳۹۲۸.

س ۷-۱۶: الجهاد الأكبر مخالفة الهوى.

مقایسه کنید با ادب الملوك، باب رسوم الصوفيّة، ص ۱۸.

س ۲۹. مشاهدة الملوکیّة.

برای اطلاع بیشتر درباره مفهوم ملوکیت نزد مؤلف، بنگرید به ادب الملوك، ص ۷-۸.

باب ۹:

س ۳. أحبوا ربكم

این حدیث را ابومنصور با ذکر سلسله سند در کتاب «شرح الاربعین حدیثا» (باب ۳۳: المحبة والوجود و...) بدین صورت آورده است: أحبوا الله لما يغذوكم من نِعْمِهِ وأحبوني لحب الله عز وجل وأحبوا اهل بيتي لحبي». همین حدیث در سنن ترمذی، کتاب المناقب، باب ۳۱ (ج ۵، ص ۶۲۲، حدیث ۳۷۸۹) نیز روایت شده است. ابومنصور در «شرح الأربعین» حدیث فوق را شرح داده است، ولی در اینجا توضیحات او ناظر به آیه قرآن است که می‌فرماید «يحبهم ويحبونه».

باب ۱۰:

س ۱۴: علومنا اشارة

شبهه به این سخن را از قول ابوالقاسم جنید بغدادی نقل کرده‌اند که گفت: «کلامنا اشارة». (عين القضاة همدانی، زبدة الحقائق، ج ۲، مرکز نشر دانشگاهی، تهران ۱۳۸۰، ص ۶۱؛ و نیز رجوع کنید به: احمد غزالی، سوانح، تصحیح نصرالله پورجوادی، تهران ۱۳۵۹، ص ۳-۴ و ۷۸).

س ۳-۳۲. ینادی علی الباقلی ... الساعة تری بری.

این داستانها را نویسندگان مختلف در کتابها و رسائل سماع نقل کرده‌اند. از جمله بنگرید به: «کتاب السماع» سلمی، (در معارف ۳/۵، ص ۴۰ و ۵۸ و ۶۸) رساله قشیری، (ص ۶۴۵) تهذیب الأسرار خسرگوشی (باب سماع)؛ شرح تعرف، ج ۴، ص ۱۸۱۷؛ آداب المریدین سهروردی، (چاپ تهران، ص ۲۷۶) اوراد الاحباب (ص ۱۸۲) مصباح الهدایة، (ص ۱۹۰) و مقاله نگارنده با نام «باده عشق: پیدایش معنای مجازی باده در شعر فارسی»، (نشر دانش، ۱/۱۲، ص ۶-۷).